



هنرمندی که شبیه کسی نبود و خود را تکرار نکرد

لوریس چکناواریان
آهنگساز و رهبر ارکستر

آشنایی من با زنده یاد خسرو سینیایی به بیش از ۶۰ سال پیش می‌رسد؛ اگر اشتباه نکنم از سال‌های ۱۹۵۸ تا به امروز که دیگر او را در کنار خود نداریم. اولین دیدار در وین و در آکادمی هنرهای نمایشی و موسیقی بود، من در زمینه موسیقی فعالیت داشتم و خسرو در زمینه فیلم. البته همان طور که همه می‌دانند خسرو سینیایی علاوه بر شناخت و تبحر در حرفه سینما، در هنر موسیقی هم متبحر و آگاهی بسیاری داشت و موسیقی را از شنیدن و نوازنده‌ای توانا درساز آکاردئون بود؛ سازی که همان سال‌ها در وین آموزش آن را فرا گرفت و در سال‌های پربار عمرش همچنان به آن عشق می‌ورزید. البته هنر اودر عرصه موسیقی تنها به نوازندگی خلاصه نمی‌شد و آهنگسازی‌های بسیاری هم انجام داده است، بویژه برای اغلب فیلم‌هایی که خود ساخته بود موسیقی آن را هم برعهده داشت و من نیز خوشحالم که این افتخار را داشتم تا در اولین گام‌های او در زمینه

ساخت فیلم کنارش بودم و موسیقی آن فیلم‌ها را نوشته‌ام و امروز نزدیک به ۵۰ سال از آن روزها می‌گذرد و البته افتخار دیگری است که در آخرین فیلم ساخته او همکاری داشتم، فیلمی با عنوان «جزیره رنگین» که سال ۱۳۹۳ تولید شد. نگاه خسرو سینیایی به حوزه سینما متفاوت از دیگران بود و آثارش رنگ و بوی خاص او را داشت. کارهای این هنرمند هیچ گاه تقلید و الگوبرداری از کسی نبوده و سعی نمی‌کرد از دیگران بهتر یا کمتر باشد کار خودش را انجام می‌داد و تلاش می‌کرد حرفش را با موسیقی و فیلم بیان کند و البته در این زمینه هم موفق عمل کرد و فیلم‌هایی که ساخت هیچ کدام

شبیه یکدیگر نبوده و نیست و خود را تکرار نکرد. ناگفته نماند دستی هم در شعر داشت. هنرمند بزرگی که اعضای خانواده‌اش هم انسان‌های بزرگی بوده و هستند و در اتمسفر بزرگ هنری او زندگی کرده‌اند. خسرو در اکثر کنسرت‌هایم که قبل و بعد از انقلاب برگزار شد همراه با خانواده‌اش شرکت کرد و این دیدارها موجب دلگرمی من بود که دوست و رفیق چندین ساله‌ام را می‌بینم. خسرو سینیایی شخصیتی دوست داشتنی و رفیق درجه یک من است و امروز تأسف می‌خورم که او را در کنار خودمان نداریم البته که او رفت و دیگر بر نمی‌گردد اما یک روزی ما به او می‌پیوندیم و دیدار آغاز می‌شود...



را دوست داشتم. علاوه بر این‌ها، خسرو سینیایی معلم خوبی بود و یادگارهای خوبی در سینما از خودش به جا گذاشت و باعث دیده شدن چهره‌هایی مثل حمید فرخ‌نژاد شد که در فیلم «عروس آتش» سینیایی بازی کرد. چند سال پیش هم با وجود کسالت و درد، به جشن تولدی که برای من گرفته بودند آمد و مثل همیشه لطف‌های بسیار به من کرد. همیشه دیدنش خوشحالم می‌کرد و واقعا حیف شد که رفت. شباهتی که شاید من و سینیایی با هم داشته و داریم همین است که کاری به کار کسی نداریم چون خود من همیشه به این فکر می‌کنم که مگر چقدر عمر می‌کنیم که مدام انرژی و توان خودمان را بگذاریم برای سرو کله زدن با دیگران یا شکستن دل و شکسته شدن دل‌هایمان. سینیایی هم چنین آدمی بود. کسی از خسرو سینیایی در طول این همه سال فعالیت، حرف تلخ و بدی شنید یا او را وسط معرکه‌ها ندید. آدم حسایی و درجه یکی که دیگر حضور ندارد و باید تأسف خورد به فقدان آدمی با این مشخصات که گفته...

آدم درجه یکی که دیگر حضور ندارد

احمد رضا احمدی
شاعر

خسرو سینیایی آدم بسیار خوبی بود و کاری به کار کسی نداشت و این اولین ویژگی اخلاقی سینیایی است که به خاطر می‌آید. به خاطر همین اخلاق و البته مهربانی بی‌دریغش، من هم خیلی دوستش داشتم. متأسفانه مثل بسیار کسان دیگر، مفت‌مفت فوت کرد؛ یعنی رفته بود بیمارستان کنف‌اش را عمل کند که آنجا متوجه می‌شوند در بیمارستان به کرونا مبتلا شده و چون آن بیمارستان هم بخش بیماران کرونایی نداشته، به بیمارستان امیراعلم منتقل می‌شود و دیروز شنیدم که از دست رفته است. سینیایی در خانواده‌ای بسیار فرهیخته و درجه یک رشد و تربیت یافته بود. پدرش پزشک بود و خودش هم تحصیل کرده؛ ساز می‌زد و کارهای هنری زیادی انجام می‌داد. آشنایی من با سینیایی بعد از انقلاب و به واسطه همسرش فرح اصولی شکل گرفت. همسر سینیایی نقاش کتاب کودک بود و ما برای چهار پنج کتاب با هم همکاری کردیم و همین باعث شد رفت و آمدهای من به منزل سینیایی برای ادیت و بازبینی کتاب‌ها، زیاد شود و در نهایت رفاقت من با خسرو شکل گرفت و دوستی خوبی بین‌مان برقرار شد. بسیار آدم بی‌آزاری بود و سرش گرم کار خودش بود و در حوزه کار هنری و حرفه‌ایش هم نمونه‌ای درست از هنرمندهایی بود که بی‌هیچ حاشیه و سر و صدایی کار می‌کنند و اتفاقاً خوب هم کار می‌کنند. من بعد از انقلاب سینما نرفتم اما فیلم‌های او را کمابیش روی سی‌دی دی‌وال می‌کردم مستندهایش مخصوصاً «فرش، اسب، ترکمن»

او سر مایه معنوی برای جامعه هنر ایران بود

اکبر عیالمی
منتقد سینما

خسرو سینیایی کارگردان کم‌نظیری بود که به هیچ‌وجه ره‌گهای حسادت را در او ندیدیم... این توصیف به ظاهر ساده، بسیار جای تأمل دارد. وقتی تحصیلاتش در اتریش به پایان رسید، در ۱۳۴۴ به ایران بازگشت و در وزارت فرهنگ و هنر (اداره کل سینمایی کشور) چندین مستند کوتاه ساخت که همگی ماندگار شدند. این هنرمند چندوجهی با وسعت جهان‌بینی در هنرهای معاصر، نوازنده و آهنگساز هم بود. به مدت پانزده سال (در کنار مستندسازی) در دانشکده هنرهای دراماتیک و دانشگاه‌های دیگر تدریس کرد. این



مرد که نویسنده و سخنور بسیار ارزشمندی بود هرگز به هیچ‌کس حسادت نکرد. قلب بسیار پاک و خیرخواهی داشت که باعث رنجش حتی یک نفر نشد...! این کارگردان خلاق و بسیار ارزشمند که نامش در سینمای ایران برای همیشه ماندگار است با منوچهر طبیب، محمدرضا اصلانی هم‌نفس بود و همانند این بزرگان بی‌ادعا، شاگردان زیادی را آموزش داد. وسعت دانش و نگرش او به‌قدری بود که حتی اگر بی‌خبر و بدون برنامه قبلی به صحنه می‌رفت، با سخنان ناب و ماندگار، فرصت بی‌اعتنایی را از مخاطب می‌گرفت. احاطه او به هنرهای نمایشی و موسیقی ایرانی و اروپایی همیشه در خور ستایش بود. در کارهای کارگردانی همیشه تأکید می‌کرد که کارگردان علاوه بر دانستن روش تحقیق، باید تاریخ، جامعه‌شناسی، روانشناسی و بسیاری از علوم دیگر را خوانده باشند. به تمام دانشجویانش تأکید می‌کرد که کارگردان، بدون جهان‌بینی، فقط هنرور است. با می‌گفت: کارگردان بدون پس‌زمینه مطالعاتی، فقط یک هنرور (مانند پیشه‌ور) است. محال بود که پای سخن او بنشینم و هر جلسه یا هر نوبت، یک مطلب و دیدگاه جدید از او یاد نگرفته باشم.

خرم دل آن که از تبارش... ماند خلفی به یادگارش... بر زبان آلمانی و انگلیسی، تسلط کامل داشت. می‌گفت: حسرت خوردن متعلق به اندیشمندان است و حسادت، مربوط به کوتوله‌هاست. کوتوله‌های ذهنی به‌جای حسرت خوردن و خودسازی، حسادت می‌کنند. شنبه، یازدهم امرداد ۱۳۹۹ چند دقیقه بعد از ساعت ۱۶ این هنرمند کم‌نظیر، که یک سرمایه معنوی برای جامعه هنر ایران بود، در هشتاد سالگی چشم از جهان فروبست...!

افسوس که چقدر زود دیر می‌شود! به خانواده این مرد پاک نهاد، این ضایعه را تسلیت می‌گویم...!

جهان هستی همه نقش است و نقش زندگی از هر نقشی دلپذیرتر، در گذرگاه حیات، ما رهروان تیز پای خیالیم، می‌آییم و می‌رویم، و در این نگارخانه هستی از خود نقشی برجای می‌گذاریم. نقش آنان که راه خود را به درستی یافته‌اند، دیر پای‌تر است. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

با داغ رؤیایی بر دل رفت



علی دهباشی
نویسنده و سردبیر مجله بخارا

خسرو سینیایی از معدود کارگردانانی است که در رابطه با حرفه‌اش تخصصی درس خوانده بود، فارغ‌التحصیل کارگردانی و فیلمنامه‌نویسی و همچنین تئوری موسیقی از وین. معاصر سهراب شهید ثالث در همان مدرسه سینمایی اتریش بود؛ یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اخلاقی‌اش را می‌توان نظم بسیاری دانست که در کار به خرج می‌داد و همین مسأله منجر به گزیده‌کاری‌اش شده بود. از همین بابت هم آثاری که از او به یادگار مانده‌اند در زمره ساخته‌هایی ماندگار در عرصه فرهنگ و هنرمان هستند. خسرو سینیایی بی‌هیچ گمان و تردید موفق به درج صفحه زرینی از سینمای کشورمان به نام خود شده، او شاید از میان‌مان رفته باشد اما حقیقت این است که یادش برای همیشه با آثاری که از خود به جای گذاشته باقی خواهد ماند. آثاری که هر یک جلوه‌گر توانایی‌های او در عرصه هنر و سینماست، رشته‌ای که بی‌شک در آن مقام استاد تمامی داشت. دریغ و درد بسیار که سینیایی موفق به سرانجام رساندن پروژه پان پان پان به بیش از یک دهه در پی ساخت آن بود نشد، فیلم بلند سینمایی که قرار بود استاد عزت‌الله انتظامی هم در آن به ایفای نقش بپردازد. متأسفانه هیچ نهاد سازمانی حاضر به سرمایه‌گذاری برای ساخت این اثر که ماجرای اصلی‌اش مرتبط با مهاجرت یک لهستانی به ایران بود نشد و سینیایی در حالی با زندگی دواغ گفت که حسرت ساخت این فیلم بر دلش ماند. آن هم در شرایطی که حتی فیلمنامه‌اش را نوشته و دکوپاژ آن را هم طراحی کرده بود. متولیان امر در حالی دست رد به سینه‌اش زدند و او را همراهی نکردند که ساخت این فیلم، پروژه‌ای ملی به شمار می‌آمد. از همین‌رو سال‌های آخر عمر را در حالی سپری کرد که غمگین‌تر از همیشه بود چراکه همچنان در حسرت به ثمر رساندن این رؤیا غرق اندوه بود. افسوس که رفت و رؤیایی بارز را با خود برد.

خسرو سینیایی با رؤیای «قطار زمستانی» رفت



معماری را می‌زند و در امتحان ورودی دانشگاه سینما شرکت می‌کند. با رشته اصلی کارگردانی و رشته فرعی فیلمنامه‌نویسی فارغ‌التحصیل می‌شود. عشق به موسیقی همچنان پایدار است و در رشته تئوری موسیقی با درجه ممتاز از کنسرواتوار وین فارغ‌التحصیل می‌شود. سینیایی علاوه بر سینما و موسیقی، به ادبیات و شعر هم علاقه دارد و مجموعه شعری هم از او منتشر شده اما سینیایی خودش را فیلمساز می‌داند و حرفه اصلی‌اش در جهان هنر فیلمسازی است. فیلمسازی که با تأکید بر موضوعات اجتماعی و عمدتاً مستندگونه آثار درخشان را در سینمای ایران به ثبت رسانده است از «تهران امروز»، «زنده باد...»، «هیولای درون»، «مرثیه گمشده» که روایتگر مهاجرت هزاران لهستانی به ایران در سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ بود و بابت ساخت آن نشان ویژه کشور لهستان را از رئیس‌جمهوری این کشور دریافت کرد تا فیلم تحسین شده «عروس آتش»، «گفت‌وگو با سایه» و... عشق او به هنر با عشق به ایران عجین شده و نشانه این عشق را در آثارش و صحبت‌هایش می‌توان یافت.

اگر چه مسیر فیلمسازی‌اش فراخ نبوده و از آخرین ساخته سینمایی‌اش «جزیره رنگین» بیش از ۷ سال می‌گذرد. یکی از آرزوهای خسرو سینیایی ساخت «قطار زمستانی» بود. سینیایی می‌خواست در این فیلم مهاجرت گروه کثیری از لهستانی‌ها از جمله زنان و کودکان را در دوران جنگ جهانی دوم از کشور شوروی به ایران و ماجراهای پس از آن را به تصویر بکشد. عزت‌الله انتظامی را برای ایفای نقش اصلی انتخاب کرده بود. در دوران مدیریت جنت‌الله ایوبی بر سازمان سینمایی تفاهنامه همکاری برای



صدای درونش را به گوش ما برساند. او تا آخرین لحظه آنچه در درونش می‌گذشت را به اثری هنری تبدیل کرد و موفق شد که از سطح زندگی به سطح آفرینش گذر کند. حتی آنجایی که نگذاشتند دوربینش را دستش بگیرد، سازش را برداشت و آنجایی که صدای موسیقی او را نشنیدند، قلمش را برداشت. خسرو سینیایی بزرگ بود، او هنرمندی بزرگ بود که عاشقانه زندگی کرد، جرعه جرعه عشق را نوشید و تا آخرین نفس با عشق و شور کار کرد و بی مهری‌هایی که در تمام این سال‌ها به او شد را با فطره اشکی از چشمانش بیرون ریخت و با لبخند به من گفت: «زندگی را دوست دارم.»

هنرمندی که عاشق فرهنگ ایران بود



احمد دانعلیان
هنرمند مجیدی

خسرو سینیایی را با فیلم آخرش «جزیره رنگین» بیشتر شناختم. فیلمی که با اقتباس از آزاد از زندگی من ساخته شد. ایشان با توجه به زندگی با همسر و فرزندان هنرمندش همیشه رابطه عمیقی با نقاشان داشت. همیشه در نمایشگاه هنرمندان مطرحی چون ژان-پائولی و... شرکت می‌کرد. حتی در یکی از فیلم‌هایش که خود آکاردئون می‌زد و سایر هنرمندانی چون غلامحسین نامی، ژان-پائولی و نقاشان معروف دیگر حضور داشتند و با هم شعری را زمزمه می‌کردند. این فیلم و رابطه او با استاد محمدابراهیم جعفری و استاد نامی نشان می‌دهد که رابطه مستحکمی با جامعه تجسمی دارد. او علاوه بر هنر فیلمسازی در زمینه موسیقی هم دستی داشت و دوستی بسیاری با لوریس چکناواریان داشت. خسرو سینیایی در فیلم‌هایش به فرهنگ ایران می‌پرداخت و به جای استفاده از سلب‌ریتی‌ها، از آدم‌های واقعی در فیلم‌هایش استفاده می‌کرد. به عنوان مثال در فیلم آخر خود به مسائل زنان و اشتغال و کارآفرینی زنان پرداخت و نقش هنر تجسمی زنان در فیلم بارز بود؛ زنانی که مکتب ندیده‌اند و ساده و بی‌پریایه کار می‌کنند. زمانی که فیلم را می‌ساخت، در موزه مایک ماه زندگی کرد و این مایه افتخار من بود. یک ماه در یک فضا با هم زندگی کردیم. موضوعی که برای او اهمیت بسیار داشت، این بود که افرادی به مناطق دورافتاده بروند و میراث فرهنگی و ملی را کشف کنند و به آنها فرصت تجلی بدهند.

یادداشت

یادداشت

یادداشت

یادداشت